اقتربت الساعة وانشق القمر
١٢٩٧
بفرمائش مجمع اخلاق منبع اشفاق جناب حکیم محمد عبد القدوس ادام اللہ الحی القیوم الرزاق

بسم الله الرحمن الرحيم

برآر از بد بسم الله تیغ خوش مقالی را | مسخر کن سواد عالم نازک خیالی را

حمد خدائی را که بسفت کلک سحر از صنعت کامله خود بیافرید و آذر روشنی شمع مهر و ماه و لمعه انوار
دیگر انجم بکمال تجلی منور گردانید فرزیل ظلمت شب ماه است و مشعل مهر مضی روز روشن بلا
چشم دوربین منجمان بدریافت اجرام کنهش بی بهره ست و عقل همه دان حکما از تحقیق
تخلیق بی خبر بهانا در نظر هم ماه جرمی ست علوی که ثبت رسالت مصطفوی که بعد تحدی باشارت
اصابع فیض منابع دو پاره ساخت و در چشم جماعه مشرکین منکرین خاک انداخت تا آنکه از
نالیدند و بزبان حال نالیدند ~ چو عزمش برآهیخت شمشیر بیم * به معجز میان قمر زد
دو نیم * صلی الله علیه و علی آله و اصحابه ما دامت شموس طالعة والاقمار لامعة اما بعد میگوید
خاکسار ذره بی مقدار وکیل احمد سکندرپوری صانه الله تعالی عن الضر المعنوی والصوری
که درین ایام رساله السیف الماضی لقطع القول المنکر انشقاق القمر فی الماضی
مؤلفه عالم نحریر فاضل بی نظیر بدر مدارج تدقیق شمس معارج تحقیق شاعر بیهمه دان
جناب مولانا مولوی محمد عبد الله تجاوز الله تعالی عما جناه بن محمد صدیق خان شهید
حیل تغمده الله تعالی بالرحمة الواسعة الذیل که حسب ارشاد فیض بنیاد ینبوع بحار معانی مرکز
سخندانی متکی اریکه دولت و اجلال متربع نشین چار بالش فضل و کمال منتخب ادوار فلکیه
شرالف ملکیه والا نژاد عالی همه آیه فیض بحر کرم شمع انجمن اقبال قندیل ایوان جاه و جلال

یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علی خان بهادر صولت جنگ دام اقباله
و اجلاله تصنیف شده در مطبع حسنیه بنارس بپایه طبع در آمده است از بعضی احباب بهدیه بدست فقیر افتاد
محرر رساله در پی تقلید جامع معقول و منقول حائز فروع و اصول گلدستهٔ مجالس علما دستنبوی
محافل فضلا مولانا حافظ حکیم احمد علی احراری رامپوری ادخله الله تعالی بحبوحة جنانه و ارتقه بارض
رضوانه بی تحاشا افتاده مسلک تنقید و تحقیق و جادهٔ تنقیح و تدقیق را از دست داده مع امی گل بتو
خورسندم تو بوی کسی داری ✤ اگر جامع رساله رساله عقد الدرر و تبصره که بر تعقیب مولانا
مرحوم نگاشته شده ملاحظه می کرد زینهار بگرد تقریب رانش نمی گردید آنش کرده است. الی
سعدی از سوز عشق ✤ سوزی که دید نسبت باشتار بنگرید ✤ ناظران ... تا بحثی که متعلق برساله
نظم الدرر فی سلک معجزة شق القمر مصنفهٔ استادی و من الیه استنادی عالم ربانی فاضل الانفانی
قدوة ارباب تحقیق زبدهٔ اصحاب تدقیق سر آمد واصلین مقتدای کاملین ماحی البدعة محیی السنة
رافع اعلام شریعت غرا ناصب طریقه حنفیه بیضا جناب مولانا حافظ محمد عبد الحلیم
ادخله الله تعالی جنات النعیم می باشد و او تحقیق و هم توجیه آن بر شاه راه طالبین شاهراه ...
سهم تا باشد که بصفای آن طریق مستقیم گم گشته را در یابد ✤ گوش بر ناله مطرب کن و بلبل بگذار
که نگوید سخن از سعدی شیرازی به ✤ و این رساله را به دفع انشقاق عن اعجاز الانشقاق
نامیدم و کلید اسرار شق القمر نام و هم تاریخ تصنیف اوست ۱۲۹۰ و من الله المبدأ
و الیه النهایة و هو مسئول فی کل مامول تا مشکل بی نظیر گوید باید دانست که مولوی عبد الحلیم صاحب
لکهنوی رحمه الله تعالی هم در رساله خود نظم الدرر فی سلک شق القمر که در اثبات و ... معجزه شق القمر
نوشته اند بر این قول تفهیمات الهیه پرداخته اند چنانچه تقریر مولوی موصوف بعینه استیعابا
نقل کرده بعده جواب آن مرقوم میگردد و آن این است فان قلت ان اخبار الانشقاق قبل وقوعه
اخبار بالغیب و هو معجزة له صلی الله علیه و آله و سلم قلت علی هذا یکون الاخبار بالغیب معجزة لا الانشقاق
بذاته و هذا خلاف صریح الاحادیث المرویة و من ههنا تحقق ما فی التفهیمات الالهیة لبعض اعیان
الدهلی اما شق القمر فعندنا لیس من المعجزات انما هو من آیات القیامة کما قال الله تعالی اقتربت الساعة
و انشق القمر و لکنه صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم اخبر عنه قبل وجوده فکان معجزة من هذا السبیل

انتہی فان ہذا الکلام محمل بین الاول ان القمر سوف ینشق ولم ینشق بعد لکنہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اخبر
عنہ قبل وجودہ من قبیل الاخبار بالغیب فہذا معجزۃ وفیہ اما اولا فبانہ ظہر عدم سدادہ بوجوہ یعنی فی
تحقیق معنی آیۃ اقتربت الساعۃ وانشق القمر ان انشق ماض علی حقیقتہ لا بمعنی ینشق کما مر واما
ثانیا فبانہ یعارضہ ما قال فی فتح الخبیر بما لا بد من حفظہ فی علم التفسیر انشق القمر علی عہد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرقتین فرقۃ فوق الجبل وفرقۃ دونہ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
اشہدوا انتہی واما ثالثا فبانہ یخالف الاجماع المنقول من جمہور المفسرین علی ان القمر قد انشق فی
عہدہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کما فی شرح الشفا للاقندی والثانی ان القمر قد انشق ولکن نفس الشق
لیس من المعجزات انما ہو من آیات الساعۃ الا انہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اخبر عنہ قبل وجودہ فکان
معجزۃ من ہذا السبیل وفیہ انہ یخالف الاحادیث الناطقۃ علی کون نفسہ معجزۃ وآیۃ لہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم ویعارض ما من ہو بہ فی فتح الرحمن فی تفسیر القرآن من انہ معجزۃ لہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
ومن العجائب ما قال فعندنا فانہ کان الاولی ان یقول فعندی اذ اہل السنۃ لا ینکرون کون الشق
من المعجزات وان حمل بعض المفسرین الماضی فی الآیۃ علی المستقبل علی انہ لا منافاۃ بین کون الشق
آیۃ لہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وکونہ آیۃ للقیامۃ کما تتوہم من عبارتہ اما تری ان بعثتہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم من آیات القیامۃ فانہ خاتم النبیین ولا نبی بعدہ وقال لکنہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اخبر عنہ
الخ فلم یثبت ما وجدنا روایۃ دالۃ علی انہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اخبر عن الشق اولا ثم انشقہ ترجمہ اگر کوئی
کہ اخبار انشقاق قمر قبل وقوع آن اخبار بالغیب ہست و این معجزہ ہست مر نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
را جواب میگوییم کہ بنابرین اخبار بالغیب معجزہ خواہد بود نہ انشقاق قمر بذاتہ و این خلاف تصریحات
احادیث مرویہ ہست و ازینجا مخنث می گردد قمر آنچہ در تفہیمات الہیہ ہست اما انشق القمر فعندنا لیس
من المعجزات انما ہو من آیات القیامۃ کما قال اللہ تعالی اقتربت الساعۃ وانشق القمر ولکنہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم اخبر عنہ قبل وجودہ فکان معجزۃ من ہذا السبیل انتہی زیرا کہ این کلام را دو محمل است یکی
آنکہ ان القمر سوف ینشق ولم ینشق بعد یعنی انشقاق قمر عنقریب واقع شود و ہنوز واقع نشدہ
لیکن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خبر داد ازان قبل وجود آن از قبیل اخبار بالغیب پس باین وجہ
معجزہ ہست و درین ہم وجہ تامل ہست اول آنکہ ظاہر شدہ است ضعف این بوجوہات چنانچہ

در تفسیر آیه مذکوره دانستی و ثانیاً آنکه معارض ست این را آنچه صاحب تفهیمات در فتح الخبیر گفته که انشق القمر
علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرقتین فرقة فوق الجبل و فرقة دونه فقال رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم اشهدوا و ثالثاً آنکه این قول خرق اجماع جمهور مفسرین ست که گفته اند انشق فی
عهده صلی الله علیه و آله وسلم محل دوم آنکه قمر منشق گردید لیکن نفس شق از معجزات نیست بلکه از
آیات قیامت ست که خبر داده است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بآن قبل وجود آن پس باین
وجه از معجزات خواهد بود و این مخدوش ست بآنکه مخالف احادیث ست که بر معجزه بودن این ناطق اند
و نیز معارض ست بآنچه در فتح الرحمن گفت که این معجزه است و از عجائبات آنچه فعند ناگفته و اولی این
بود که لفظ عندی می گفت زیرا که اهل سنت از معجزه بودن نفس شق قمر منکر نیستند اگرچه بعض مفسرین
صیغه ماضی را که در آیه ست بر مستقبل حمل نموده اند علاوه آنکه میان معجزه بودن شق و میان بودن شق
از آیات قیامت منافاتی نیست چنانچه از عبارتش موهوم می گردد نمی بینی که بعثت سرور عالم صلی الله
علیه و آله وسلم خود از آیات قیامت ست چه پس از وی نبی نیست و آنچه گفته لکنه اخبر عنه صلی الله علیه و آله
وسلم الخ پس این ثابت نشده است و روایتی یافته نشد که دال باشد برینکه آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم اولاً از انشقاق قمر خبر داد و بعده آنرا انشق نمود انتهی ترجمه فاضل لکهنوی رحمه الله تعالے
می گویم جواب ازین اعتساف و انجلاء ازین انخساف بدین وجه است که قوله و بنابرین اخبار تا
معجزه خواهد بود نه انشقاق قمر بذاته انتهی مستقیم نیست زیرا که معجزیت اخبار بوقوع انشقاق قمر را عدم
معجزیت انشقاق قمر لازم نیست چه ممکن ست که اخبار بالغیب بانشقاق یک معجزه باشد و انشقاق
معجزه دیگر و تعریف معجزه درینجا بر هر دو صادق ست و شرائط هفتگانه معجزه در هر دو موجود خصوصاً
شرط هفتم که آن متاخر بودن خارق ست از دعوی یا بودن آن ست مقارن دعوی چنانچه
در شرح مواقف ست السابع ان لا یکون المعجز متقدما علی الدعوی بل مقارنا لها او متاخرا عنها انتهی
هفتم آنکه نباشد معجزه مقدم بر دعوی بل مقارن باشد مر آنرا یا متاخر باشد از ان و میان معجزیت اخبار
بانشقاق و معجزیت نفس انشقاق منافاتی نیست چنانچه میان معجزه بودن انشقاق و علامت قیامت
بودن او منافات نیست و سابقاً از فاضل حیدرآبادی نقل نموده شد که ما صرف اخبار را معجزه نمیگوئیم
و آنرا معجزه برأسه نمیدانیم بلکه شق القمر را معجزه می گوئیم لاکن ثبوت آن بجهت دلالت اخبار می شود

نقیر حقیر گوید بتقریر عدم استقامت استقامتی ندارد و درین مقام فاضل بی نظیر عبارت شرح مقاصد
و شرح مقاصد را که خود ناقل آن ست چرا نگرد از عبارات منقوله صریح نمایان ست که در معجزات
مقدم علی الدعوی که مدعو بزمان متطاول از کتم عدم بمنصهٔ ظهور جلوه گر شود اخبار عن الغیب
معجزه مقارن للدعوی باشد و همین ست مذهب منصور و مختار مسلک صاحب تفهیمات علی رغم
فاضل بی نظیر پس درین مقام چرا مسلک خلاف تحقیق را اختیار کند خلاصه کلام شرح مقاصد
این ست که متاخر عن الدعوی اگر بعد زمان متطاول باشد دو صورت دارد کسیکه مقارنه دعوی
را در باب معجزه شرط می گوید اخبار بالغیب بمسلک وی معجزه خواهد بود و کسیکه مقارنه دعوی
را شرط نمی گوید نفس آن امر بمذهب وی معجزه قرار خواهد یافت پس بر مسلک اول که مختار ست
اخبار بالغیب معجزه خواهد بود و بر مسلک ثانی نفس انشقاق ازین تقریر نمایان ست که معجزیت
اخبار بوقوع انشقاق قمر را عدم معجزیت انشقاق قمر لازم ست زیرا که در صورت شرط مقارنه
بسبب وجود شرط مذکور اخبار بالغیب معجزه خواهد بود نه نفس انشقاق لفوات الشرط افسوس ست
که فاضل بی نظیر کلام منقوله و مقبوله خویشتن را فراموش می کند و الا زینهار بگرد این احتمال نمیگردید

۵ عدو پایکر مصنوع برای نظرست	گر نه بینی چه بود فائدهٔ چشم بصیر

آنچه بر بنای کلام سابق می گوید که ممکن ست که اخبار بالغیب بانشقاق یک معجزه باشد و انشقاق
معجزه دیگر بنا بر فاسد علی الفاسد ست زیرا که اخبار بالغیب بشرطی خاص معجزه است و نفس شق
بشرطی دیگر و هر دو شرط با هم متقابل می باشند کما هو باهی الحال چون اخبار بالغیب بمسلکی معجزه
باشد و نفس شق بطریقی دیگر و مسلک اول حسب مذاق فاضل بی نظیر مختار صاحب تفهیمات باشد
پس امتزاج مسلکین چگونه روا خواهد بود دا آنکه عامی وجود شرائط خصوصا شرط معتبر ادعامی بحث ست
زیرا که هر گاه بمذاق فاضل بی نظیر شق قمر بعد زمان متطاول واقع شده پس بر تقدیر شرط مقارنه
صرف اخبار بالغیب معجزه خواهد بود نه شق کما یظهر من کلام شارح المقاصد و شارح مواقف همین را
مذهب منصور قرار داده و فاضل بی نظیر همین مذهب را بکمال اصرار مسلک صاحب تفهیمات گفته
متحیریم که تفصیل متاخر که در شرط معتبر می باشد درین مقام چرا از دست و هد با آنکه استناد آنرا
نقل کرده باشد و العجب کل العجب کجا و صفت آنکه میان معجزیت اخبار بانشقاق و معجزیت نفس انشقاق

باختلاف شرط و مسلک باقرار فاضل بی‌نظیر منافاتی عظیم باشد مگر بعد نقل شرط ہفتم معجزہ از شرح مواقف قائل بعدم منافات گردو قیاسش بر عدم منافات میان معجزہ بودن انشقاق و علامت قیامت بودن کند و نداند کہ این قیاس مع الفارق ست زیرا کہ نفس شق باعتبار تحدی و معارضہ از مشرکین معجزہ است و باعتبار خرق والتیام اجرام فلکی آیت قیامت برخلاف معجزیت اخبار بالغیب نفس انشقاق کہ بر مسلک اشتراط مقارنت اول معجزہ است لا الثانی ولا یکونان معجزتین علی ہذا المسلک آنچہ فاضل بی‌نظیر بکلام فاضل رامپوری کہ بہ غلط نواب حیدرآبادی می‌گوید متمسک شدہ چون جواب رسائل فاضل موصوف رسالہ را بیگانہ نگاشتہ ام لہٰذا اکنون آن نمی‌گوییم

گر قصۂ عشق یار گوییم — بس قصۂ بی‌شمار گوییم
یک عمر ہزار سال باید — تا من یکی از ہزار گوییم
چشمم بزبان حال گوید — [illegible] آنکہ با خستہ یار گوییم
بر من دل انجمن بسوزد — گر درد فراق یار گوییم
مرغان چمن فغان بر آرند — گر فصل نو بہار گوییم
کس ہست کہ دل سوی من آرد — تا قصۂ عشق یار گوییم
یاران صبوح سیم کجا یند — تا در دو سہ خمار گوییم
ور در دل بے قرار خود را — ہم با دل بی قرار گوییم

تا این قدر بر صفحۂ خاطر صفا مظاہر منتقش می‌کنم کہ کلام فاضل رامپوری سر و پائی ندارد و ہمانا رسالہ اش ملاحظہ فرمودہ شود سوال اگر مجیب بگوید کہ اخبار شق القمر را معجزہ گفتن در تفسیر کبیر منع ساختہ است چنانچہ گفتہ است لا یقال الاخبار عنہا قبل وقوعہا معجزۃ لانا نقول فیہ یکون ہذا من قبیل الاخبار عن الغیوب فلا یکون ہو معجزۃ براسہ وذلک فاسد گفتہ شود کہ اخبار از ہر ہا قبل وقوع ابنہا معجزہ است زیرا کہ ما می‌گوییم کہ درین وقت باشد این از قبیل اخبار از غیوب پس این معجزہ نباشد براسہ و این فاسد ست انتہی جواب خواہم گفت کہ من صرف اخبار را معجزہ [illegible] و آنرا معجزہ براسہ نمیدانم بلکہ شق القمر را معجزہ می‌گوییم لاکن [illegible] الا انشا اخبار می‌شود فقط انتہی از ین تقریر نمایان ست کہ آنچہ تقریر سوال و جواب در تفسیر المرز مذکور شدہ است بیان ست کہ امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر افادہ فرمودہ جوابی کہ فاضل رامپوری نگاشتہ و تا حال متعلق

در پی تقلید آن شده اصلی ندارد لما مر منا ان شق القمر لیس بمعجزة لو توقعه بعد زمان متطاول علی مسلک
صاحب الرسالة فتذکر یا سلف ؎ دریغ نیست ز تو هر چه هست سعدی را * ولی آن کند که تو گوئی و گر چه
می خواهی * فاضل بی نظیر گوید و قوله هذا خلاف صرائح الاحادیث المرویة الخ ظاهرست که حدیثی از احادیث
مرویه دال بر نفی این معنی نیست و در مقام استدلال بنا بر قاعدهٔ اصول اثبات مقدم ست بر نفی
کما مر سابقا و می آید انچه دال برین معنی ست فقیر حقیر گوید که هر گاه کبرای مشرکین مکه مثل ولید بن مغیره
مخزومی و ابو جهل بن هشام و عاص بن وائل و عاص بن هشام و اسود بن یغوث و اسود بن مطلب
و ربیعه بن اسود و نضر بن حرث پیش سرور عالم صلی الله علیه وسلم حاضر شده معجزه خواه شوند و استدعا
نمایند که اگر در دعوی رسالت صادقی قمر را دو شق کن که نصف آن بر ابی قبیس باشد و نصف بر قیقعان
سرور عالم صلی الله علیه وسلم فرماید که اگر شق قمر کنم ایمان می آرید ایشان تسلیم کنند پس حسب
استدعای شان شق کند اندرینصورت نفس شق چگونه معجزه نه باشد آیا این معنی تحدی نیست یا فرق عامه
فی آیا درین باب حدیث مروی یافته نمی شود نظم الدرر از احادیث مرویه مالامال ست ازان در گذشتم
ندانم که فاضل بی نظیر از رسالهٔ خود فلقهٔ ثانیه را چرا سهو کند و چرا احادیث مرویه را از یاد دهد طرفه
اینست که معنی نفی و اثبات هم فراموش کرده چه هر گاه از احادیث مرویه معجزیت انشقاق قمر ثابت
باشد پس معنی نفی کجاست انچه باعتبار این معنی که از احادیث مرویه عدم معجزیت انشقاق ثابت
نیست نفی فهمیده شد عین نافهمی ست زیرا که نفی النفی اثبات ست اگر فاضل بی نظیر در پی تسلیم
یا فهمید تقریر سابق تاملی یا وقتی وارد ما نا نفی النفی یا عدم العدم را در صفحهٔ خاطر صفا مظاهر خویش
منتقش سازد و در ان تاملی بکار برد که آیا اثبات ست یا نفی و وجود ست یا عدم زید لیس بلا موجود را
بگو که معنیش زید موجود ست یا معدوم حافظ شیراز فرماید ؎ این نیست که حافظ را رحمت رود از
خاطر * کان سابقهٔ پیشین تا روز پسین باشد * معنی متبادر همین ست نه چنان ست که محبت ناقص
تو از ول حافظ سلب یا زائل شود بلکه محبتی که داشتم تا مرگ خواهد بود اگر از مصرعهٔ اول بلحاظ حرف
نفی سلب محبت مراد باشد ندانم که این شعر موزون چه قدر متحمل بار اهمال خواهد شد و درینصورت
انچه قاعدهٔ اصول مذکور شد مفید مدعای خصم و نصیب دشمنان خواهد بود زیرا که انچه نفی تصور کرده
نفی نیست بلکه اثبات ست ؎ ترسم گر از محبت خویشش خبر کنم * با خویش سرگرانی او بیشتر کند

فاضل بی نظیر گوید قوله ومن ههنا انخسف قمرها فی التفهیمات الالهیة الخ می گویم آنچه معترض محمل عبارت
محدث دهلوی قدس سره را منحصر در دو محمل نموده پایهٔ استقامت نمیدارد چه محمل عبارت محدث دهلوی ازین
هر دو یکی نیست بلکه محمل او امر ثالث ست و آن این ست که یعنی شق قمر که در زمان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم واقع شده آن نزد ما از معجزات متقدمات بر دعوی مانند ارهاصات و از معجزات
مقارنات الدعوی نیست بلکه از معجزات متاخرات از دعوی نبوت ست که بعد زمان متطاول
از دعوی نبوت واقع شده و در معجزات متاخرات الدعوی بنا بر مذهب مختار وجه دلالت بر صدق
نبوت اخبار بالغیب ست زیرا که در معجزه بودن خارق مقارنت او بدعوی نزد اکثر شرط ست چنانچه
در شرح مواقف ست کما مر آنفا الشرط السابع ان لا یکون المعجز متقدما علی الدعوی بل مقارنا
لها و در معجزات متاخرات از دعوی که بعد زمان متطاول بمنصهٔ ظهور جلوه آرا گردیده اند بجز اخبار بالغیب
صورت مقارنت نمی پذیرد پس بناء علیه در معجزات متاخرات الدعوی بنا بر مختار اخبار بالغیب
را وجه دلالت بر صدق قرار داده اند چنانچه در شرح مواقف در شرط سابع از شرائط معجزه
گفته واما المتاخر عن الدعوی فاما ان یکون تاخره بزمان یسیر معتاد ومثله فظاهر انه دال علی صدقه
او بزمان متطاول فمثل ان یقول معجزتی ان یحصل کذا بعد شهر فحصل فاتفقوا علی انه معجز لکن اختلفوا
فی وجه دلالته فقیل اخباره عن الغیب فیکون المعجز مقارنا للدعوی لکن تخلف عنها علمنا بکونه معجزا
وقیل حصوله فیکون متاخرا عن الدعوی وقیل یتبین قوله ای اخباره معجزا عند حصول الموعود به
فیکون المعجز علی هذا القول متاخرا باعتبار صفته اعنی کونه معجزا والمختار هو القول الاول لان
اخباره کان اخبارا بالغیب فی نفس الامر فیکون مقارنا للدعوی والتخلف عنها هو علمنا بکونه معجزا
لا کونه معجزا انتهی واما متاخر از دعوی پس با آنکه تاخر او باندک زمان باشد که مثل او معتاد ست
پس ظاهر ست که این دال ست بر صدق او یا بزمان دراز مثل آنکه بگوید که معجزه من واقع شود
چنان وچنان بعد یکماه مثلا پس همچنان واقع شد پس اتفاق کرده اند برین که آن معجزه است
لیکن اختلاف کرده اند درینکه وجه دلالت آن چیست پس بعضی گفته اند که وجه دلالت درین اخبار
او بغیب ست پس باشد معجزه مقارن همرای دعوی لیکن مختلف شده است علم ما از معجزه بودن آنچه
معجزه و بعضی گفته اند که وجه دلالت درین حصول آن خارق ست پس برین صورت متاخر باشد

از دعوی وبعضی گفته اند که نگردد اخبار او معجزه هنگام وقوع موعود هم پس باشد معجزه برین قول متاخر باعتبار
صفت یعنی معجزه بودن ومختار قول اول ست چه اخبار او بغیب در نفس الامر بوده پس مقارن دعوی
باشد وتخلف از وعلم ماست به بودن آن معجزه نه معجزه بودن آن انتهی ومؤید این معنی ست انچه در شرح
مقاصد نوشته وان کان بزمان متطاول فالمعجزة عند من شرط المقارنة هو ذلك القول لمقارن فانه
اخبار بالغيب لكن العلم باعجازه متراخ الى وقت وقوع ذلك الامر ومن جعل المعجزة نفس ذلك الامر فهو
لا يشترط المقارنة واگر باشد بزمانه دراز پس معجزه نزد کسیکه شرط می کند مقارنة را همان قول مقارن ست
زیرا که آن قول اخبار بغیب ست لکن علم باعجاز آن متراخی ست تا وقت وقوع آن امر وکسیکه می گرداند
معجزه نفس آن امر را پس آن کس شرط می کند مقارنت را پس بنا برهمین مذهب مختار محدث دهلوی فرموده اند
انما هو من آيات القيامة يعني انشقاق که بوقوع آمده از آیات قیامت ست لاکن چون وقوعش
بتحدی ست واز معجزات متاخرات عن الدعوی ست وجه دلالت درین بنا بر مذهب مختار متکلمین اخبار
بالغیب ست وبنابراین وقوع خارق را هم معجزه می گویند لیکن وجه دلالت آن اخبار بالغیب ست
وبنا علیه فرموده اند فیکون معجزة من هذا السبیل پس اندرینصورت این عبارت محدث دهلوی قدس سره
بعبارت فتح الرحمن وسرور المحزون وفوز الکبیر که از مولفات او اند معارض نه شود ومخالف وجوهات
مذکوره در تحت آیت که مثبت وقوع شق القمر اند نگردد وخرق اجماع هم نخواهد بود وفقیر حقیر گوید انچه فاضل
بی نظیر عبارت تفهیمات را محمل ثالث برآورده به نظر جلی صحیح نیست زیرا که صاحب تفهیمات از نفس شق قمر
معجزیت را نفی ساخته آنرا آیتی از آیات قیامت قرار می دهد وآیت قرآنی را برین معنی شاهد می آرد واخبار
بالغیب را معجزه می فرماید پس اگر از لفظ معجزات متقدمات بر دعوی ومقارنات دعوی مراد باشد
معجزات مقدمات بر دعوی که ارهاصات گویندش خود معجزه نیست بر تقدیر تسلیم انما هو من آیات
القیامة از ان آبی ست چه هرگاه از شق القمر نفی معجزه نموده آیت قیامت قرار داده شده از معجزه بجمیع
اقسامها مراد خواهد بود درینصورت توهم این معنی ناشی می گردد که هرگاه آیت قیامت باشد چرا معجزه
گویندش رفع آن باین تقریر نموده شد که چون درین واقعه اخبار قبل وقوع شده این اخبار معجزه
خواهد بود اگر تسلیم کنم که از معجزات معجزات مقدمات بر دعوی ومقارنات دعوی مراد ست واز انما
هو من آیات القیامة قطع نظر کنم پس هرگاه شق القمر از معجزات مقارنات بالدعوی ست کما مر وسیاتی

د بیاید پس چگونه متاخر بزمان متطاول خواهد بود و اگر تسلیم کنیم پس اخبار بالغیب بر مذهب منصور معجزه خواهد بود کما اختاره
صاحب التفهیمات نه نفس شق چنانکه از عبارت شرح مواقف و مقاصد متحقق می شود و در شرح مواقف
بعد عبارت منقوله می طرازد فیبطل بذلک القول الثالث واما القول الثانی فلا طائل تحته لان ذلک الحصول
لا یمکن جعله معجزاً الا اذا کان خارقاً للعادة و ربما لم یکن کذلک وان جعل شرطاً لاتصاف الاخبار بالاعجاز فقد
رجع الی الثالث و یبطل ببطلانه در ینصورت نفس شق معجزه نخواهد بود بلکه قول مقارن یعنی اخبار بالغیب
و این خلاف مقصود فاضل بی نظیر ست انچه فاضل بی نظیر بعد نقل قول شرح مقاصد بر آن تنبه شده
در صدد اصلاح گردیده می طرازد بنابرین وقوع خارق را هم معجزه می گویند لیکن وجه دلالت آن اخبار
بالغیب ست انتهی بعبارته صحیح نیست زیرا که هرگاه حسب بیان فاضل بی نظیر بر مسلک صاحب تفهیمات
شق القمر بعد دعوی پس از انقراض زمان متطاول واقع شده باشد و از مذاهب ثلثه در عبارت تفهیمات
مسلک مختار متکلمین برگزیده باشند وقوع خارق کی معجزه خواهد بود و عبارتی که از شرح موقف مذکور شده
از ان صاف نمایان ست که مسلک مختار متکلمین همین ست که اگر معجزه بعد زمان متطاول از اخبار بالغیب واقع شود معجزه اخبار بالغیب
ست و این معجزه مقارن دعوی باشد و نفس آن امر را معجزه قرار دادن مسلک ثانی ست غیر مختار که خود
شارح مواقف بر آن معترض شده پس حسب تقریر شارح مواقف اگر صاحب تفهیمات مذهب مختار متکلمین
برگزیده اند نفس اخبار بالغیب معجزه خواهد بود نه نفس شق و موید این مسلک ست انچه از شرح مقاصد
مذکور شده چه محصل عبارتش این ست که اگر بعد زمان متطاول واقع شود بمسلکی که مقارنت دعوی شرط
کند اخبار بالغیب معجزه باشد و کسیکه مقارنت را شرط نکند نفس آن امر پس هرگاه هر دو مسلک علیحده علیحده
بلکه متقابل باشند و حسب بیان فاضل بی نظیر صاحب تفهیمات مذهب مختار برگزیده باشند نفس شق
چگونه معجزه خواهد بود و الا یلزم اختلاط المسلکین المختار و غیر المختار و عبارة فتح الرحمن و سرور المحزون و
فوز الکبیر با عبارة تفهیمات الهیه بهان سان معارض باشد زیرا که عبارت تفهیمات اخبار بالغیب را معجزه
گوید نه نفس شق را و عبارت کتب موصوفه نفس شق را فثبت الحق ؎ سعدیا گفتار شیرین پیش آن کام
و دهان ✤ در بدریا می فرستی زر بمعدن می بری ✤ فاضل بی نظیر گوید انچه فاضل لکهنوی گفته که فما وجدنا
روایة دالة علی انه صلی الله علیه و آله و سلم اخبر عن الشق اولا ثم شقه انتهی جوابش بر دو وجه است یکی آنکه
روایت متضمن این معنی که اولا از انشقاق خبر داد و پس تر انشقاق واقع شد چنانکه در شیخ زاده حاشیه

بیضاوی در تحت آیه اقتربت الساعة وانشق القمر نوشته عن ابن مسعود انه قال ما وعد رسوله من
اشراط الساعة کلها قد مضی الا اربعة طلوع الشمس من مغربها ودابة الارض وخروج الدجال وخروج
یاجوج وماجوج ای آنچه وعده کرد الله تعالی رسول خود را از اشراط قیامت همه بگذشتند مگر چهار طلوع آفتاب
از مغرب وخروج دابة الارض وخروج دجال وخروج یاجوج وماجوج انتهی واز تفسیر نیشاپوری بالا
نقل نموده شد که انه تعالی جعل انشقاق القمر آیة من الآیات لرسوله ولو کانت مجرد علامة القیامة
لم یکن له اعجاز کما لم یکن خروج دابة الارض وطلوع الشمس من مغربها وغیرها معجزات له نعم کلها مشترکة
فی نوع آخر من الاعجاز وهو الاخبار عن الغیوب انتهی هرآئینه گردانید الله تعالی انشقاق قمر را آیتی
از آیات برای رسول خود واگر باشند مجرد علامت قیامت نباشد برای او اعجاز چنانچه نیست خروج
دابة الارض وطلوع آفتاب از مغرب وغیر این هر دو معجزات آری اینها مشترک اند در نوع دیگر
از اعجاز وآن اخبار از غیوب ست پس عبارت نیشاپوری صاف ناطق ست باینکه شق القمر و
طلوع الشمس از مغرب وغیره علامات قیامت در سابقیه اخبار قبل الوقوع مشترک اند ونیز از تفسیر کبیر
سابقا نقل نموده شد که لا یقال لا اخبار عنها ای عن واقعة انشقاق القمر قبل وقوعها معجزة الخ ای
گفته نشود که اخبار ازینها یعنی از واقعه انشقاق قمر قبل وقوع آن معجزه است پس این عبارت هم دال
برینکه اخبار از انشقاق قبل وقوع آن بوده است ورنه این اعتراض صورت نمی بندد کما لا یخفی
علی المتامل فقیر حقیر گوید که مطلب عبارت نظم این ست که هیچ روا نیست. دال برین معنی بنا فهم
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمقام تحدی ومعارضه مشرکین اولا از شق خبر داده باشد که بعد
مدت کذا واقع خواهد شد پس از ان بطریق اعجاز شق فرموده باشند اندرینصورت عبارت شیخ زاده
مفید مدعا فاضل بی نظیر نخواهد شد زیرا که مطلب شیخ زاده این است که آنچه او تعالی جل شانه از اشراط
قیامت وعده فرموده است همه بگذشتند مگر چار وظاهر ست که این مطلب را با مفهوم عبارت نظم تعلق
خاص نیست علاوه برین از عبارت شیخ زاده مفهوم می شود که او تعالی جل شانه اشراط ساعت را بیان
فرموده که از ان جمله اقتربت الساعة وانشق القمر هم می باشد لیکن از کجا مفهوم می شود که اولا از انشقاق
خبر داده پستر انشقاق واقع شد آنچه استدلال از عبارت تفسیر نیشاپوری نموده شد اینهم صحیح نیست
زیرا که مراد از نعم کلها مشترکة فی نوع آخر من الاعجاز وهو الاخبار عن الغیوب این ست که خروج دابة الارض

وطلوع شمس من مغربها وغیرها در اخبار عن الغیوب که معجزه است شریک بوده اند والانفس خروج دابة الارض
وطلوع الشمس من مغربها وغیره من اشراط الساعة از علامات قیامت ست نه معجزه ولفس انشقاق قمر
علامت قیامت وهم اعجاز ست اول بلحاظ خرق والتیام اجرام علویه ثانی بوجه تحدی ووقوع شق
بحالت معارضه کفار حقا همین ست که فاضل بی نظیر تخته همیں کلها انشقاق قمر را هم شمرد واین قدر نفهمید
که اگر چنین باشد در انشقاق قمر وخروج دابة الارض وغیره علامة واعجاز آ هیچ فرقی نخواهد بود وبذا
کما تری صریح خلاف تصریح القوم انچه استمساک از عبارت تفسیر کبیر نموده شد آن هم درست نیست چرا که
جوابش بنای اعتراض را از بیخ می کند وضرور نیست که اعتراض صحیح باشد اعتراض بطور مغالطه
واحتمال هم می باشد البته جواب حامل تحقیق حقیق می باشد عبارت تفسیر کبیر این ست لا یقال الاخبار
عنها قبل وقوعها معجزة لانا نقول فح یکون هذا من قبیل الاخبار عن الغیوب فلا یکون سوی معجزة
برأسه وذلک فاسد از تقریر جواب صاف نمایان ست که درین معجزه شق قمر ست نه اخبار بالغیب
بهر حال این فهمید فاضل بی نظیر قابل وجد ست زیاده ازین چه گذارش رود ۵ او می کند
سوال ومراد در جواب او ❁ از اضطراب دل نتواند سخن کند ❁ فاضل بی نظیر گوید دوم آنکه کتب احادیث
مملو ست ازینکه تحدی ومعارضه سرور عالم صلی الله علیه وسلم با مشرکان پنج سال قبل از وقوع
انشقاق بود ومعنی تحدی طلب معارضه ست در انچه گردانند او را شاهد بر دعوی خود وعاجز نماید غیر
را از اتیان آن وبنابر مذهب مختار برای تحدی دعوی رسالت کافی ست چنانچه در زرقانی شرح
مواهب نوشته یکفی للتحدی دعوی الرسالة فکل ما وقع بعدها من الخوارق ایات سواء کانت
لطلب المثل ام لا انتهی پس هر چه واقع شود بعد آن از خوارق آیات ومعجزات اند برابر ست که بطلب
مثل باشد یا بغیر آن ودر تحدی التصریح به تحدی هم شرط نیست چنانچه در شرح مواقف ست ولا
یشترط التصریح بالتحدی وطلب المعارضة کما ذهب الیه البعض الحق انه لا یشترط بل یکفی قرائن الاحوال
مثل ان یقال لمدعی النبوة ان کنت نبیاً فاظهر معجزا فیفعل فیکون ظهوره دلیلاً علی صدقه نازلاً
منزلة التحدی وآیا شرط کرده شده ست تصریح به تحدی وطلب معارضه چنانچه رفته اند بسوی
آن بعضی حق آن ست که شرط نیست بلکه کفایت می کند قرائن احوال مثلاً اینکه گفته شود او را
... مدعی نبوت را اگر هستی تو نبی پس ظاهر بکن معجزه را پس ظاهر کرد

پس باشند ظاہر را و دلیل بر صدق او نازل بمنزله تحدی و تعیین معجزه هم شرط نیست چنانچه هم در شرح مواقف بعد چند سطر از عبارت مذکوره نوشته والظاهر انه لا یجب تعیین المعجز بل یکفی ان یقول انا آتی بخارق من الخوارق ولا یقدر احد علی ان یاتی بواحد منها وفی کلام الآمدی ان هذا متفق علیه انتهی ای و ظاهر آن است که تعیین معجزه واجب نیست بلکه کافی ست اینکه بگوید من خارقی را بیارم از خوارق و قادر نیست هیچ کس بر آوردن یکی از آنها و در کلام آمدی ست که این متفق علیه است فقیر حقیر گوید تقریر جواب درست نیست تسلیم کردم که تحدی و معارضه سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم با مشرکان پنج سال قبل از وقوع انشقاق بود مگر ازین لازم نمی آید که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اولا خبر داده باشد که قمر را دو نیم خواهم کرد پس بعد زمان متطاول شق کرده باشد فلا یتم التقریب الکنون می گوییم که از بعض احادیث مرویه ثابت ست که بعضی که مشرکین بلکه خواستگار شق قمر شدند معجزه هذا از سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر شد و این معنی را از کلام فاضل بی نظیر بپایه اثبات می رسانم ــه از دست و دست هر چه ستانی شکر بود ۞ سعی رضای خود مطلب تا رضای اوست ۞ فاضل بی نظیر در همین رساله می طرازد کفار قریش مانند ابی جهل بن ہشام و ولید بن مغیره و عاص بن وائل و عاص بن ہشام و اسود بن عبد یغوث و اسود بن مطلب و مانند اینها از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آیتی غیر معین و در بعضی روایات معین آمده طلب کردند و گفتند اگر در دعوی نبوت صادق ہستی بشگاف برای ما ماه را آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اگر بکنم ایمان می آرند گفتند بلی پس سوال کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از پروردگار خود این آیت را و اشاره کرد بدست شریف خود بسوی ماه و بعضی گفته اند بسبابه خود پس ماه بشگافت و دو پاره گشت تا که کوه حرا میان آن دو پاره بنمود پس فرمود صلی الله علیه و آله وسلم گواه باشید برین آیت و ابن جوزی مرفوعا از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ندا کرد که ای فلان ای فلان گواه باشید پس نظر کردند باحسن نظر و گفتند بدرستی سحر کرد شما را ابن ابی کبشه یکی از ایشان گفت اگر سحر کرد پس قادر نیست که سحر کند جمله اہل زمین را انتظار آینده گان بکشید پس بیاید انشگافته شدن ماه پس مسافران از آفاق بیامدند و کفار قریش از ایشان وقوع این واقعه پرسیدند ایشان خبر دادند که تحقیق ماه انشگافت ابوجهل گفت

که این جادوی قوی و محکم است کذا فی مدارج و غیره و امام زاهد رحمه الله آورده که شبی ابوجهل و یهودی
با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید ابوجهل گفت ای محمد آیتی بمن نمای و الا سر تو بشمشیر ببرم
آنحضرت فرمود چه میخواهی ابوجهل چپ و راست بنگریست که چیزی خواهد که وقوع آن متعذر باشد
یهودی گفت او ساحر است او را بگو که ماه را بشگافد که سحر بر زمین متحقق می شود و ساحر را در آسمان
تصرف نیست ابوجهل گفت ای محمد ماه را بشگاف آنگاه بانگشت شهادت اشاره فرمود ماه بشگافت
و فی الحال دو نیم شد یک نیم بجای خود بماند و نیم دیگر بجائی دورتر رفت باز گفت بگو که ملتئم شود اشاره
کرد ملتئم شد در مقامی دیگر می آرد که در در منثور است که اخراج کرد ابونعیم در دلائل از طریق عطا و
ضحاک از ابن عباس در قوله تعالی اقتربت الساعة و انشق القمر گفت جمع شدند مشرکان بعهد
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بود از ایشان ولید بن مغیره مخزومی کافر که بر کفر خود مرد و نازل
شد در زعم او و لا تطع کل حلاف مهین الایة و ابوجهل بن هشام فرعون این امت که روز
بدر کشته شد و عاص بن وائل و عاص بن هشام و اسود بن عبد یغوث و اسود بن مطلب و ربیعه
بن اسود و نضر بن حرث پس گفتند نبی صلی الله علیه و آله و سلم را ان کنت صادقا فشق لنا القمر فرقتین
نصفا علی ابی قبیس و نصفا علی قعیقعان فقال لهم النبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ان فعلت
تؤمنوا قالوا نعم قال و کانت لیلة بدر فسال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم ربه ان یعطیه
ما سالوا فامسی القمر قد مثل نصفا علی ابی قبیس و نصفا علی قعیقعان و رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله
و سلم ینادی یا ابا سلمة بن عبد الاسد و ارقم بن الارقم اشهدوا یعنی اگر هستی تو راست گو
پس بشگاف برای ما قمر دو بار ای دو نیم نیم بر ابی قبیس باشد و نیمی بر کوه قعیقعان پس فرمود ایشان
را نبی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم اگر بکنم ایمان آرید گفتند آری راوی می گوید که آن شب شب بدر
بود پس سوال کرد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم پروردگار خود را که عطا کند او را مسئول
ایشان پس گردید که تحقیق می نمود نیمی بر ابی قبیس و نیمی بر قعیقعان و رسول الله صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم ندا می کرد که ای ابا سلمه بن الاسد و ای ارقم بن ارقم گواه باشید در در منثور است که
ابونعیم از طریق عطا از ابن عباس رضی الله تعالی عنه روایت کرده گفتا فی اهل مکة الی النبی صلی الله
تعالی علیه و آله و سلم فقالوا هل من آیة نعرف بها انک رسول الله فهبط جبرئیل فقال یا محمد قل لاهل مکة

ان تختلفوا هذه الليلة فسترون آية فاخبرهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بمقالة جبرئيل فخرجوا
ليلة اربع عشرة فانشق القمر نصفين نصفاً على الصفا ونصفا على المروة فنظروا ثم قالوا
بابصارهم فمحوها واعادوا النظر فنظروا ثم مسحوا اعينهم ثم نظروا فقالوا يا محمد ما هذا الا سحر فانزل آية
اقتربت الساعة وانشق القمر از احادیث مرویه بمجموعها این معنی مدرک می شود که مشرکین هرگاه
معجزه خواه شدند وخواستند که قمر بهیأت کذائیه شق کرده شود وآنحضرت صلی الله علیه وسلم شق
فرمود لیلتی کلیلة البدر وحدیث امام زاهد که مروی شد دلیلی صریح ست برین دعوی چه هرگاه
ابوجهل معجزه خواه شد ودر صورت عدم ظهور معجزه آماده ایذارسانی وقتل گردید وسرور عالم صلی الله علیه وسلم
استفسار فرموده که کدام معجزه می خواهی ابوجهل متحیر ماند تنبیه ورا ست نگریست تا چه گوید و چه
خواهد یهودی تعلیم کرد تا استدعای شق ماه نموده آید ابوجهل همچو استدعا کرد وآنحضرت صلی الله علیه
وسلم شق قمر فرمود پس شق قمر از مقارنات الدعوی ست نه آنکه بعد زمان متطاول واقع باشد ازین
تقریر واحادیث مرویه نمایان ست که مرتضه اما شق القمر فعندنا لیس من المعجزات که در عبارت تفهیمات
آمده واقع ست محل نظر نیست بلکه لانه صلی الله تعالی علیه وآله وسلم اخبر عنه قبل وجوده فکان معجزة
من هذا السبیل نیز مجروح عنه ست چه از احادیث مرویه این معنی ثابت نیست که اولا آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خبر از شق داده باشد بعد آن بزمان متطاول شق فرموده باشد بلکه
احادیث مرویه صریح دلالت می کند که بوقتی که مشرکین معجزه خواه شدند بمقام تحدی این معجزه
علی رؤس الاشهاد واقع شد که مشرکین متحیر گردیدند واز مسافرین بتفتیش پرسیدند آنچه فاضل
الی النظیر وقوع تحدی ومعارضه سرور عالم صلی الله علیه وسلم را با مشرکین پنج سال قبل از وقوع انشقاق
می گوید مبنای انشای تخاطرش این ست که از انبیا علیهم الصلوة والسلام هرگاه دعوی رسالت
ونبوت در بدو آفرینش میکردند هر خارقیکه همان وقت ظاهر شود مقارن دعوی ست وبعد آن
الی مدة العمر آنچه بوقوع در آید مقارن دعوی نیست بلکه واقع بعد متطاول زمان وداخل اخبار
بالغیب ست این معنی هرگز صحیح نیست زیرا که اولا ازین لازم می آید که نفس معجزات معظم انبیاء الله
صلوات الله علیهم اجمعین سوای یکی دو معجزه معجزه نباشد بلکه مدار معجزیت سائر اعجاز بر اخبار
بالغیب باشد وهذا کما تری ثانیا معجزیتی که بعد زمان متطاول از دعوی رسالت واقع شود

و دران قبل از قبل اخبار بالغیب واقع نشده باشد بلکه کفار معجزه خواه شوند و حسب ایشان عاجز شدن
همان وقت معجزه ظاهر نشود معجزه نباشد زیرا که متطاول از زمان دعوی نبوت است و دران
اخبار بالغیب نیست هذا کما تری آنحق این است که هرگاه از نبی علیه الصلوة والسلام بعد دعوی
نبوت و اظهار معجزه هرگاه معجزه باظهار شود برای آن تجدید تصریح دعوی نبوت و تحدی
ضرور نیست بلکه قرائن احوال برای آن کافی است چنانچه از عبارت شرح مواقف ظاهر است
پس درین صورت هر معجزه که واقع شود مقارن دعوی خواهد بود البته در هر معجزه که خود نبی صلی الله
علیه وآله وسلم فرماید که بعد مدت کذا واقع شود و باز دران طلب معارضه و تحدی واقع نه شود
و آن معجزه ظاهر گردد پس آن متطاول الزمان و معجزیت آن از اخبار بالغیب خواهد بود ه

بیان شوق چه حاجت که شرح آتش دل	توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد

فاضل بی نظیر گوید پس بنا بر این تحقیق خارقیکه بعد دعوی نبوت در زمان متطاول ظاهر شود
آن معجزه است باعتبار اخبار بالغیب بر مذهب مختار که مقارنت دران شرط است لیکن علم ما
باعجاز آن متاخر موقوف است بر وقوع مخبر عنه و شق قمر از همین قبیل است فقیر حقیر گوید آنچه
درباب اخبار بالغیب گفته شد صحیح است و موافق عبارت شرح مواقف که مذکور شده مگر شق قمر ازین
قبیل نیست زیرا که در زمان متطاول واقع نشده و نه قبل آن اخبار بالغیب شده چنانکه بالتفصیل
مذکور شده و اگر همچنین است پس این امری است که در صدد اثبات آن بوده ام این همان مسلکی
است که مراد آن سخن ما است الحمد لله که فاضل بی نظیر بآن قائل شد و حق ظاهر گردیده است فاما
افسوس همین است که پس از هزاران دشواری سه هر چه دانا کند کند نادان ، لیک بعد از خرابی
بسیار فقرا حیا و مرا آب دیده شد غماز ، وگرنه عاشق و معشوق رازدارانند ، فاضل بی نظیر گوید
خلاصه مقام آنکه بعضی علما حصول و وقوع خارق بمقارنت دعوی نبوت از شرائط اعجاز قرار داده اند
و بعضی مقارنت حصول خارق را شرط نمی گویند پس کسانیکه مقارنت را شرط نمی گویند نزد شان حصول
خارق معجزه است خواه مقارن دعوی باشد خواه متاخر از ان و کسانیکه مقارنت را شرط می گویند
نزد شان حصول خارق مقارن دعوی معجزه است و خارقیکه بعد دعوی بزمان متراخی حاصل
شود دران سه قول است بعضی گفته اند وجه دلالت دران اخبار بالغیب است و بعضی گفته

کہ حصول خارق ست وبعضی گفتہ کہ اخبار بالغیب ست وقت حصول خارق ومختار قول اول ست
زیرا کہ اخبار در نفس الامر مقارن دعوی ست اگرچہ علم بمعجزہ بودن آن بعد وقوع خارق حاصل
شد پس قول ثانی باطل شد زیرا کہ حصول خارق مقارن دعوی نیست وقول ثالث لاطائل
ست زیرا کہ حصول را معجزہ قرار دادن ممکن نیست مگر جای کہ وقوع آن امر خارق عادت باشد
چون شق قمر ولیبا او قاست آن امر خارق عادت نمی باشد چون مجیئہ زید از سفر مثلا پس کلیہ نشد
وبنای عبارت محدث دہلوی قدس سرہ بر قول اول ست وکسانیکہ وقوع شق قمر را معجزہ
می گویند قول ثانی مبنی بر عدم اشتراط مقارنت خارق ست با دعوی چنانکہ بنذی ازین الفرہ
در بالا ہم مذکور شد فقیر حقیر گوید این خلاصہ اعادۂ ترجمہ شرح مواقف وشرح مقاصد ست مگر
آنچہ بنای عبارت تفہیمات قول اول قرار دادہ شدہ صحیح نیست زیرا کہ اخبار بالغیب بزبان متطاول
نیست اگر تسلیم نمودہ آید نفس شق معجزہ نخواہد بود بلکہ شق قمر از آیات قیامت خواہد بود مثل
دابۃ الارض وطلوع الشمس من المغرب ودرین آیات اخبار بالغیب معجزہ خواہد بود واین خلاف
صرائح احادیث مرویہ است ؎ ناخوش آواز گر دراز کند ✽ نہ خداوند خلق از و خوشنود ✽
ونیز آنچہ مبنای معجزیت نفس شق القمر بر عدم اشتراط مقارنت خارق نہادہ شد صریح غلط فہمی
ست زیرا کہ کسیکہ نفس شق را معجزہ می گوید این را دعوی مقارن می داند کما یظہر من الاحادیث
المرویۃ فی ہذا الباب الکنون ویدفی ست کہ حضرت استاد علام نور اللہ مضجعہ مجلین کہ براسے
عبارت تفہیمات بر آوردہ فاضل بی نظیر با وصف این انکار واستمداد بآن اعتراف کردہ اما اعظم
مجمل اول پس می گوید کہ بالفرض اگر شاہ صاحب درین عبارت انکار وقوع معجزہ شق فرمودہ اند
تاہم نسبتہ غوائت وضلالت بایشان عائد نمی گردد زیرا کہ نزد بعضی مذہب جمہور ہمین ست کہ وقوع
شق قمر نشدہ چنانچہ در نسیم الریاض وفتوحات الہیہ حاشیہ تفسیر جلالین از قرطبی نقل کردہ
وقال بعضہم لم یقع انشقاق القمر بعد وہو منتظر ای اقترب قیام الساعۃ وانشقاق القمر وان الساعۃ
اذا قامت انشقت السماء بما فیہا من القمر وغیرہ وذکر الماوردی ان ہذا قول الجمہور وقال لانہ لو انشق
ما بقی احد الا راہ لانہ آیۃ والناس فی الآیات سواء وقال الحسن ای الحسن البصری اقتربت الساعۃ
فاذا جاءت سینشق القمر بعد النفخۃ الثانیۃ اما اقرار مجمل ثانی پس قبل ازین مذکور شد کہ فاضل بی نظیر

می گوید خارقیکه بعد دعوی نبوت در زمان ستاول ظاهر شود آن معجزه است باعتبار اخبار بالغیب الی قوله وشق القمر ازهمین قبیل ست این وقت بر تقریر فاضل بی نظیر آفرین می گویم که باوصف این شور وشغب واین انکار واستبداد اعتراف مخالفین نمود فالحق یعلو ولا یُعلی ع مردکی غرقه بود در گنگا * ساکن جهکڑا بود پندارم * بانگ می کرد وزاری نالید * کای دریغا کلاه ودستارم * فاضل بی نظیر گوید و باقی جوابات تقریر فاضل لکهنوی از خلاصه رسالۂ فاضل حیدرآبادی که بالامرقوم شد ظاهر وهویداست حاجت تکرار نیست فقیر حقیر گوید چون جواب هفوات فاضل احراری بطور استقصا در رساله جداگانه مسمی به عقد الدرر وتبصرة نگاشته ام لهذا درین رساله تعرضی به کلام شان نمی کنم هرکه را زیاده ازین تحقیق منظور باشد یا هرکه فی نفسه شوق اطلاع کیفیت هفوات فاضل احراری رام پوری داشته باشد همه در رساله مذکور که مطبوع ومتداول می باشند رجوع آرد افسوس ست که فاضل بی نظیر باین همه دانی اورا تکیه گاه خود کرده

بمرگ فاضل احرار کم نگشت جهان	که قائم ست مقاشش نتیجه فاضل
نه گوئمش که درو دانشی ست یا فضلی	که نیست در همه آفاق مثل او جاهل

الحمد لله الذی وفقنا علی الاتمام والصلوة والسلام علی سید الانام وآله العظام واصحابه الکرام الی یوم القیام

خاتمة الطبع ریختهٔ قلم جادو رقم بقراط عصر سقراط دهر جناب حکیم محمد عبد القدوس صاحب سکندر پوری سلمه

ثنا باد مر ایزد پاک را	فرستاده تا رحم تا ک را

حمد مر خالقی را که نور صنعتش چون بر فلک درخشید مهر و ماه ودیگر کواکب را منور گردانید وهرگاه ضیاء حکمتش برکرهٔ ارضی افتاد بنیاد اجساد مطهره ومقدسه انبیاء ورسل برای ازالهٔ ظلمت کفر وفساد نهاد ونعت مر رسولی را که شق قمر آیتی ست از آیات رسالت او ومعراج واختصاص به تقرب دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی دلیلی ست واضح بر غایت جلالت او وصلی الله علیه وعلی آله واصحابه اجمعین ما دامت السماء دائرة حول الارضین

اما بعد می گوید اقل الخلیقه بل لاشی فی الحقیقه حکیم محمد عبد القدوس سکندرپوری تجاوز اللہ تعالی عن
سیاته وجعل فی مرضیاته که این کتابی ست لاجواب وجوابی ست باصواب دعویش مدلل ست
تقریرش مسلسل هرکه دید بدل پسندید و هرکه شنید محو گردید من تصانیف جامع معقول و
منقول حاوی فروع و اصول حامی دین متین ماحی اوهام مخالفین مناظر بی نظیر متکلم خوش تقریر
برگزیدهٔ آفاق مجمع اخلاق عالم بی عدیل فاضل فاقد المثیل مرکز دائرهٔ رشاد محور کرهٔ سداد
بحر تحقیق محیط تدقیق استاد زمان محسود اقران جناب مولانا حکیم وکیل احمد سکندرپوری ادام اللہ
شموس افضاله طالعة و اقمار اجلاله لامعة که قلم برداشته بدون آنکه رجوع بسوی دیگر آثار تصنیف
فرموده بحث شق القمر را بکمال صفا و انجلا بچشم عالمیان نموده و از قلوب منکرین و باغیین
زنگ شکوک و اوهام ربوده لهذا خواستم تا بحلی طبع آراسته کنم تا ناظرین محو جمال باکمالش
شوند پس به توجه خان والا شان مجمع صفات منبع برکات جناب نادر حسین خان ادامه
اللہ المنان در مطبع حسینی مفیض زیب انطباع یافته مقبول عالم و عالمیان افتاد

قطعهٔ تاریخ متقن قواعد سخنوری و سخندانی و مروج احکام نکته سنجی
و نکته رانی جناب مولوی ولی الحسنین صاحب سکندرپوری سلمه

مجدّد رساله یه طرز بیان ہی جمیل
جبکه یه نسخه چهپا غیب سے آئی ندا

دعوی ہین ساری درست خوب قوی ہی دلیل
طبع کی تاریخ ہی مصدر فیض جلیل
١٢٩٧

قطعهٔ تاریخ ریختهٔ قلم اعجاز رقم غواص قلزم تحقیق شناور دریای
تدقیق جناب مولوی وصی الحسنین صاحب سکندرپوری سلمه

اظہار حق مولوی تصنیف ہی جب اسکی
تھی فکر سال ہاتف آئی ندائی غیبی

اسکا جواب لکھنا بیشک مکابره ہی
تاریخ طبع اسکی نامی مناظره ہے
١٢٩٧

قطعهٔ تاریخ چکیدهٔ کلک گهر سلک شاعر لاجواب فرد انتخاب

جناب شیخ محمد عبدالعزیز صاحب سکندرپوری سلمہ

نسخہ یہ چھپا ہے بہت اچھا	تحریر نفیس و مستحسن ہے
ہاتف نے کہی تاریخ اسکی	تقریر نفیس و مستحسن ہے ۱۲۹۷ھ

گہرریزی خامۂ گنجینۂ معانی درج سخندانی جناب شیخ محمد عبدالاحد صاحب سکندرپوری سلمہ

جس نے اسے دیکھا ہی احسنت کہا دل سے	استاد محقق نے تقریر عجب لکھی
ہاتف نے کہا ہم سے کیوں فکر میں بیٹھے ہو	مرغوب الماجد ہے تاریخ بہت اچھی ۱۲۹۷ھ

از افادات خامۂ عنبرین شمامۂ نبض شناس سخن ہنر اجداں گفتار عروج کوکب فن فروغ طالع اشعار جناب حکیم محمد عبدالقدوس صاحب سکندرپوری سلمہ

واہ کیا عمدہ رسالہ یہ چھپا	رنگ منکر کا ہوا دیکھ کے فق
سر جھکائی ہوئی کیوں بیٹھی ہیں	آج کرتے نہیں ذق ذق لق لق
کیوں مکدر ہے طبیعت حضرت	اسقدر دل میں ہے کیوں آج قلق
مثل دامن کے پھٹے حالت ہے	اور گریبان کیطرح سینہ شق
ایسے عالم نے لکھا ہے اسکو	ساری تقریر ہے جسکی برحق
ہر دلیل اوسکی مسلم پائے	منع کو دخل نہیں ہے مطلق
مدرسہ میں وہ اگر آ بیٹھیں	شیخ قانون کا لے اوس سے سبق
ایک نسخہ میں کریں چہرہ صاف	چاند کی منہ پہ اگر نکلے عرق
ہاتف غیب نے تاریخ کہی	گہرافشان عنایات حق ۱۲۹۷ھ

قطعۂ تاریخ فرخ بزم آفرینش چراغ چشم دانش و بینش

جناب شیخ محمد ظہور الحسن صاحب سکندرپوری سلمہ

مولوی وکیل احمد ہست — مجمع علم منبع افضال
مقتدائے جہان وحید زمان — صاحب علم و فضل و جاہ و جلال
عمدہ بحثی بانشقاق قمر — کرد تقریر آن ستودہ خصال
ہیچو تقریر جامع و مانع — نشدہ در زبان ماضی و حال
ہست تقریر وی طرب انگیز — می برد از قلوب رنج و ملال
ہر بنائے کہ داشتہ منکر — دست تقریر کرد استیصال
عمر او در ترقی جاوید — باشد از فضل ایزد متعال
دائما در جہان معزز باد — یار او باد دولت و اقبال
سال طبعش چو از خرد جستم — گفتم سال فضل وافر نمود
سنہ ۱۲۹۷

قطعۂ تاریخ گل گلزار معانی بلبل شاخسار نکتہ دانی جناب مولوی محمد سعید سکندرپوری سلمہ

مرجع دہر وکیل احمد نے — واہ کیا عمدہ رسالہ یہ لکہا
ایسی تقریر مسلسل دیکھے — جیسی کوثر مین روان آب صفا
ہاتف غیب نے اسکی تاریخ — چشمۂ فیض جہان ہم سے کہا
۱۲۹۷ھ

قطعۂ تاریخ مجمع اوصاف و محامد جناب شیخ محمد واجد سکندرپوری سلمہ

مولوی وکیل احمد ہین — علم مین فضل مین مگر یکتا
بحث شق القمر مین لکہا ہے — ایک رسالہ نیا بہت اچہا
ہوئی تاریخ طبع جب منظور — خوان احکام شرع ہمنی لکہا
سنہ ۱۲۹۷ ہجری

قطعۂ تاریخ من نتائج افکار ابکار رنگ افروز چہرۂ رنگین بیانی آبرو بخش محیط گوہر فشانی زبان آموز بزم علوم زور اندوز رزم فہوم جناب شیخ محمد عبد القیوم صاحب سکندرپوری سلمہ

تعریف مصنف کی کچھ ہو نہیں سکتی ہے	وہ آپ بھی ہیں اچھی تصنیف بھی اچھی ہے
جب طبع ہوا نسخہ ہاتف نے کہا مجھ سے	منظور بلا اٹک ہے تاریخ نگار اسکی ۱۲۹۶

قطعۂ تاریخ عالی دستگاہ والا پایگاہ جناب احمد شاہ صاحب سکندرپوری سلمہ

کتابی عمدہ چون مطبوع گردید	شکستہ مشت او انکار را پشت
درین بحثی چو از شق القمر رفت	نوشتم سال استدلال انگشت

سنہ ۱۲۹۶

تقریظ و قصیدۂ نتیجۂ طبع بلند و فکر ارجمند جناب مولوی محمد سعید صاحب سکندرپوری سلمہ

بنیر کلامی کہ از فلک پرتو تجلی خویش بر جبل بو قبیس چرخ سینہ بدر را دو پارہ سازد و سر گروانان تیہ انکار معجز بیانی تلامذہ رحمن را براہ راست آرد و تحمید صانعی در خور است کہ خامہ را ہم رنگ انگشت و صفحہ را ہم صورت بدر آفرید و رموز دانان لوح و قلم را یک قلم بہدایت کور سوادان مدرسہ ضلالت جلوہ سرای منصہ شہود گردانید سبحانہ ما اعظم شانہ و درود نامحدود و ہدیہ بارگاہ سید الانبیاء سرور اصفیا خسرو اتقیا محمد مصطفی حامی روز حشر معا شگاف بدر چہر سپہر اصطفا ماہ برج ارتضا کہ سیل انگشتش دیدہ سفید قمر را جلای دیگر بخشید و بہمین پای مبارکش فرق فلک افلاک تاج افتخار بر سر کشید سہ عوض از لفظ ہ این سخن اظہر است ہ الف نیست انگشت پیغمبر است ہ صلوٰۃ اللہ علیہ و سلامہ و علی آلہ الطاہرین و اصحابہ الماہرین اما بعد مخفی مباد کہ دلم چشمہ آب گہر است و زبانم موجہ کوثر قلم از و بسیر چرخ برین میگیرم و دوات از دبیح حور العین از آن رو کہ حرف ستایش نسخہ متبرکہ مقدسہ دافع الشقاق عن اعجاز الانشقاق بر زبان دارم کہ سطور